

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در فقه غربالگری است که چند نکته به عنوان مقدمه بیان شد و به مسئله وجوب حفظ نفس رسیدیم که ادله وجوب حفظ نفس نیز ذکر شد. گفتیم که وجوب حفظ النفس اولاً، از ضروریات دین است و ثانیاً، ادله اضطرار دلالت بر وجوب حفظ نفس دارد و ثالثاً، ادله حرمت قتل نفس دلالت دارد، دلیل چهارم ادله تقیه بود و دلیل پنجم و ششم آن عناوین خاصی که در باب «حلف باليمين الكاذبه» و «شق بطن المرأة الميتة» بود. در ادامه مصادیق و مواردی از وجوب حفظ نفس که در کلمات فقها آمده را دنبال می‌کنیم.

ردّ قاعده‌ای به نام «کرامت» و تأثیر آن در وجوب حفظ النفس

در کتاب موسوعة الفقه الاسلامی (که دایرة المعارف فقه اسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت عليهم السلام تنظیم کردند)، ذیل ماده «انقاذ» بحث وجوب نفس برای انقاذ نفس مطرح شده است که البته اکثر ادله‌ای که ما گفتیم در آنجا نیامده است. نکته‌ای که آنجا ذکر شده آن است که انقاذ غریق و انقاذ کسی که در آتش می‌سوزد، انقاذ کسی که در اثر زلزله آوار رویش ریخته است، در فقه ما همه اینها نجاتش به عنوان واجب کفایی واجب است، منتهی آنجا یک مقدمه‌ای را که بحث کرامت نفس را مطرح کردند و می‌گویند چون انسان دارای کرامت هست پس قتل او حرام است؛ یعنی از عبارات استفاده می‌شود حرمت قتل نفس برمی‌گردد به اینکه چون قتل نفس با کرامت انسان سازگاری ندارد، لذا خدای تبارک و تعالی قتل نفس را حرام کرده است.

به نظر می‌رسد این بیان صحیح نیست؛ یعنی از ما بپرسند «حفظ النفس واجب»، هم حفظ نفس خودمان و هم حفظ نفس الغير، هم قتل خودمان به عنوان انتحار حرام است (که ادله حرمت خودکشی را مفصل مطرح کردیم) و هم قتل الغير حرام است. آیا اینها به عنوان حیث تقییدی ارتباط به کرامت انسان دارد؟ یعنی آیا چون انسان کرامت دارد قتلش حرام است؟ یا اینکه نه، در جایی که یک انسانی هم با قطع نظر از کرامت، قتل او هم حرام است؟ لذا این تعبیر صحیحی نیست.

شاهد بر این مطلب آن‌که، اولاً حیواناتی که مفید هستند مثل سگ نگهبان، آنجا اگر انسان سگ نگهبانی و یا حیوانی که خانگی است و موزی هم نیست، بخواهد بی‌جهت از بین ببرد حرام است و در جایی که مال دیگری باشد ضمان هم وجود دارد. بگوئیم اگر در یک مواردی قتل حیوان هم حرام است این هم یک نوع کرامت است؟! این حرف صحیحی نیست.

ایشان در اثبات قاعده کرامت به آیه «و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً»^[1] تمسک می‌کنند. آیا از این آیه استفاده می‌شود که انسان یک کرامت ذاتی دارد؟! آیه که بیان کرامتش را آورده، «حملنا فی البر و البحر»، آن تفسیر این کرامت است، «رزقناهم من الطیبات»؛ حیوان هر چیزی گیرش بیاورد می‌خورد، نجس می‌خورد، آلوده می‌خورد، اما انسان حق ندارد نجس بخورد، حق ندارد خبائث بخورد، خداوند طیبات را متعلق

رزق انسان قرار داده است، منتهی اینها به معنای کرامت ذاتی نیست. از خود این آیه کرامت ذاتی استفاده نمی‌شود.

همچنین آن آیاتی که می‌فرماید: «اولئک کالانعام بل هم اضل»^[2]، افرادی که تکذیب آیات الهی می‌کنند، انسانی که خدا را قبول ندارد و منکر خداست، این در اسلام هیچ کرامتی که ندارد هیچ، ارزش او از انعام هم پائین‌تر است! این تصریح قرآن است. چطور ما می‌توانیم برایش کرامت ذاتی قائل شویم؟!

در دنیای امروز این حرف جاذبه بسیاری دارد که انسان کرامت ذاتی دارد و این کرامت ذاتی چنین اثراتی را دارد، ولی آیا خداوند احکام را بر اساس کرامت جعل کرده؟ همان‌گونه که در باب عدالت نیز همین حرف است که آیا احکام را بر اساس عدالت جعل کرده؟ یعنی عدالت بشود حیث تقییدی، جزء الموضوع برای احکام، جزء الموضوع معنایش این است که «اذا انتفی انتفی»؛ اگر این جزء کنار رفت حکم هم منتفی می‌شود، آیا اینطور است؟!

کسانی که می‌گویند عدالت و یا کرامت پایه احکام است، می‌خواهند بگویند در فقه و در احادیث هر جا دیدید یک حدیثی با کرامت انسان سازگاری نداشت آن حدیث را کنار بگذارید! الآن غربی‌ها می‌گویند کسی که رابطه نامشروع دارد کار بدی کرده دو روز هم زندانی کنیم، اما در حضور مردم شلاقش بزیم با کرامتش سازگاری ندارد! یعنی می‌خواهند پرونده حدود الهیه را کلاً کنار بگذارند و بگویند تماماً یا اکثر با کرامت انسان سازگاری ندارد. حقوق زن و شوهر تماماً جابجا می‌شود و اصلاً چیزی باقی نمی‌ماند، اینکه زن باید در امور زناشویی مطیع شوهرش باشد می‌گویند نه، زن کرامت دارد و مرد هم کرامت دارد، زن باید تبعیت کند در بعضی از موارد و باید با توافق هم هر مسئله‌ای که مربوط به حقوق زناشویی باشد را پیش ببرند!

در باب حق استیلا اگر از یک فقهی بپرسند که حق استیلا برای چه کسی است؟ برای مرد است یا زن یا بستگی به توافق هر دو دارد؟ ادله‌ای که در فقه ما وجود دارد حق استیلا را به مرد می‌دهد، مرد اگر از این زن بچه خواست زن هم باید بپذیرد. حال یک زنی همسر مردی شده و مرد بچه می‌خواهد و زن می‌گوید من آمادگی‌اش را ندارم، غربی‌ها می‌گویند او حق دارد و تا زمانی که تمایل زن نباشد مرد نمی‌تواند به زن بگوید که حتماً باید بچه بیاوری!^[3]

اما وقتی قاعده کرامت به میدان می‌آید می‌گویند اینها باید با هم توافق کنند بر اینکه بچه‌دار شوند و چند تا بچه بیاورند. کرامت این اقتضا را دارد که اینها باید توافق کنند، این حرف جذابی است و در دنیای امروز کسی بگوید زن و شوهر باید در بچه‌دار شدن توافق کنند، ولی فقه این را نمی‌گوید و همین مسئله است که امروز که کشور ما این مشکل را پیدا کرده، مشکلی که پیری جمعیت پیدا می‌کند و متأسفانه تا حالا هیچ کاری نتوانستند بکنند، با این حکم فقهی سازگاری ندارد، وقتی ما بگوئیم توافق، نتیجه توافق این می‌شود که زاد و ولد کم می‌شود مگر موارد استثنایی که خود غربی‌ها فهمیدند این مسئله اشتباه است، بعضی از زن‌هایش شش تا هشت تا اولاد می‌آورند.

خلاصه آن‌که الآن ادله وجوب حفظ نفس را خواندیم و ذکر کردیم، کرامت کجای این مسئله است؟! بگوئیم حفظ نفس واجب است چون کرامت ذاتی دارد. اولاً، اینکه در جنگ‌ها قرآن می‌گوید «فاقتلوه» آنها استثنا می‌شود؟! بگوئیم اگر کرامت ذاتی است ذاتی که قابل استثنا نیست، می‌گوئیم اینجا کرامت دارند یا نه؟ اگر ندارند پس معلوم می‌شود کرامت ذاتی نیست، در جایی که می‌گوئیم «فاقتلوه» ربطی ندارد به اینکه بگوئیم تا حالا این کفار کرامت داشتند، حالا که زیر بار نرفتند دیگر کرامت ندارند! و جواز القتل بر اساس این است که اینها کرامت ندارند! نمی‌شود به این چیزها ملتزم شد و اساس فقه را بهم می‌زند.

بعضی از آقایان در فضای مجازی گفته‌اند: شما که می‌گوئید کرامت ذاتی در احکام دخالت ندارد، پس چرا در اسلام وقف برای کافر جایز است؟ خیلی جای تعجب است اینطور حرف زدن، اولاً وقف برای حیوان هم جایز است یک کسی بگوید من این خانه‌ای که دارم وقف می‌کنم که در زمستان حیوانات در این خانه بیایند، چه اشکالی دارد؟ وقف روی اساس «الناس مسلطون

علی اموالهم» است. حالا وقف می‌کند خوراک کافر، لباس کافر، بهداشت کافر، اشکالی ندارد، ولی ربطی به کرامت ندارد و نمی‌توانیم بگوئیم «هذا الوقف صحیح» لأجل اینکه انسان کرامت ذاتی دارد! پس آنجایی که وقف برای حیوان می‌شود چطور؟ آنجا هم حیوان کرامت دارد؟! می‌خواهید بگوئید انسان کرامت ذاتی دارد و حیوان کرامت ندارد.^[4]

دیدگاه محقق حلی و صاحب جواهر درباره وجوب حفظ النفس

محقق حلی در شرایع در جایی که انسان باید میته‌ای را بخورد برای اینکه جان خودش حفظ شود می‌فرماید: همه می‌گویند اکل میته برای حفظ نفس جایز است، مرحوم محقق می‌فرماید: «و هل يجب التناول للحفظ؟ قيل نعم و هو الحق»^[5]، صاحب جواهر در توضیح می‌فرماید: «بل قد يظهر من بعض الاجماع علیه» و محقق خودش می‌فرماید «و هو الحق»؛ یعنی واجب است. «لوجوب دفع الضرر و لوجوب حفظ النفس»؛ یعنی خود حفظ النفس را به عنوان یک دلیل قرار می‌دهند، «و للمرسل السابق»؛ مراد از این مرسل صفحه 426 است که قبلاً هم این مرسل را به عنوانی خواندیم «مرسله الصدوق المروى عن نواذر الحکمة» ذکر کرده است که راجع به نواذر الحکمة بحث کردیم.

در این روایت حضرت می‌فرماید: «من اضطر إلى الميتة و الدم و لحم الخنزير فلم يأكل شيئاً من ذلك حتى يموت فهو كافر»^[6]؛ اگر کسی برای حفظ جان‌ش نیاز به خوردن میته و دم و لحم خنزیر پیدا کرد و نخورد تا مُرد، این کافر است. عبارت «حتى يموت فهو كافر» کشف از این می‌کند که باید بخورد و خوردن برایش واجب می‌شود.

صاحب جواهر در ادامه می‌گوید: «خلافاً لأحد وجهی الشافعی»؛ شافعی دو قول دارد: یک‌جا گفته «يجوز له أكل الميتة»، نگفته «يجب» در یک قولش می‌گوید «يجب»، در آنجا که می‌گوید يجوز می‌گوئیم مسئله حفظ النفس چه می‌شود؟ «لکونه ضرباً من الورع، فيكون الصبر عليه كالصبر على القتل لمن يراة منه اظهار كلمة الكفر»؛ گفته اینجا مثل کسی است که اکراهش کنند که یا کافر به خدا شو و یا می‌کشیمت، این شخص هم قتل را اختیار می‌کند!

صاحب جواهر این حرف شافعی را رد کرده و می‌گوید: اولاً، بین اکل میته برای حفظ نفس و بین اظهار كلمة الكفر خیلی فرق است، اصلاً نمی‌شود این دو را به هم قیاس کرد؛ زیرا دین یک چیزی است که انسان جان‌ش را هم می‌تواند برای او بدهد، بین اینکه باید یک میته‌ای را بخورد تا جان‌ش حفظ شود، یا اینکه صبر کند بر قتل، نخواهد اظهار کند کلمه کفر را، نمی‌شود مقایسه کرد. بعد هم می‌فرماید: «بعد تسليم الحكم في المقيس عليه»؛ در مقيس عليه هم قبول نداریم آنجا هم «يجب اظهار كلمة الكفر»^[7].

بررسی وجوب بذل مال جهت حفظ نفس غیر

محقق حلی در ادامه می‌گوید: «و لو اضطر إلى طعام الغير و ليس له الثمن، وجب على صاحبه بذله»؛ حالا بحث میته نیست بلکه برای حفظ جان‌ش باید غذایی که مال غیر است بخورد، در اینجا فرض این است که پولی هم ندارد، اینجا بر صاحب طعام بذل طعام به این شخص واجب است «لأن في الامتناع اعانة على قتل المسلم»؛ در امتناع ورزیدن اعانه قتل مسلمان است. صاحب جواهر می‌گوید: «و قد قال عليه السلام من أعان على قتل مسلم ولو بشطر كلمة جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه آيس من رحمة الله»^[8]، غیر از این روایت صاحب جواهر یک علت دیگری هم می‌آورد، «لأنه يجب عليه حفظ النفس المحترمة ولو لغيره»؛ نفس محترمه بر نفس غیر باشد واجب است.

بعد می‌فرماید: در مقابل اینها شیخ طوسی در خلاف و ابن ادریس در سرائر می‌گویند: بذل مال از طرف صاحب این مال به این شخص واجب نیست، «لأصل»، شک می‌کند که بذل این مال واجب است یا نه؟ اصل عدم الوجوب است، دوم اینکه محقق فرمود این اعانه بر قتل است، اعانه بر قتل نکرده و سبب قتل این آدم نیست، الآن کسی غذایی دارد و دیگری هم به آن نیاز دارد و اگر به او ندهیم می‌میرد، اگر مُرد مردنش را نمی‌شود مستند به این شخص کرد! در قتل استناد لازم است و اینجا نمی‌شود مستند به او کرد.

عمده مطلب آن است که می‌فرماید: «و عدم دلیل يدلّ علی وجوب حفظ نفس الغير مطلقاً»؛ شیخ طوسی و ابن ادریس می‌گویند: ما دلیلی بر اینکه حفظ نفس الغير مطلقاً واجب است، «حتی لو توقف علی بذل» نداریم. «اذ لیس إلاّ الاجماع»؛ دلیل وجوب نفس اجماع است «و هو فی الفرض»، یعنی در جایی که برای حفظ نفس غیر باید پول بدهیم اجماعی نداریم و ممنوع است. بعد بالاتر «بل لعلّ السیره فی الاعصار و الامصار علی خلافه»، سیره بر خلاف این است، یک افرادی را حکام جور می‌کشتند و مسلمین می‌توانستند یک پولی بدهند تا آزادش کنند، این کار را نمی‌کردند! یا الآن مریض‌هایی در بیمارستان‌ها هستند که متمولین می‌توانند پولی بدهند تا اینها را از مردن نجات بدهند اما این کار را نمی‌کنند و سیره متشرعه بر این نیست که بگوئیم در این موارد بذل المال برای حفظ نفس غیر واجب است.

پس شیخ طوسی و ابن ادریس می‌گویند: اولاً، دلیل وجوب حفظ نفس اجماع است و ثانیاً، در آنجایی که حفظ نفس الغير نیاز به بذل المال ندارد شما حفظ کن هر طوری می‌توانی، در حال غرق شدن باید دستش را بگیری و بیرون بیاوری و می‌توانی، باید این کار را انجام بدهی، اما در جایی که یک مالی از اموال خودت بدهی تا حفظ بشود، دلیل نداریم که حفظ او واجب است! اجماع در اینجا وجود ندارد و سیره شرعیه و متشرعه هم بر خلاف این است.

ردّ دیدگاه شیخ طوسی

صاحب جواهر می‌فرماید: تمام این ادله شیخ و ابن ادریس باطل است، «لا یخفی علیک ما فی ذلک کله ضرورة المفروغیه من وجوب حفظ نفس المؤمن المحترمة»؛ صاحب جواهر می‌خواهد بگوید وجوب حفظ نفس فقط با اجماع درست نشده، بلکه دلیلش فوق اجماع است، ضروری در فقه یا ضروری در دین است. قبل از اینکه این عبارت جواهر را برسم در ذهن خودم بود که شیخ و ابن ادریس دو رکن از ارکان فقهی ما می‌گویند وجوب حفظ نفس فقط دلیلش اجماع است! این همه ادله ذکر کردیم و این ادله کشف از این می‌کند که مسئله حفظ النفس خیلی در نزد شارع اهمیت دارد، اهمیتش بسیار زیاد است و نیاز به دلیل نداشته و نمی‌توانیم بگوئیم این دلیلش لَبّی است و در ادله لَبّیه باید به قدر متیقّن آن اکتفا کنیم و قدر متیقّنش در جایی است که نیاز به توقف در بذل مال نداشته باشد.

صاحب جواهر در ادامه شاهی ذکر کرده و می‌گوید:

شاهد اول

«و ربما يشهد لذلك ما تقدّم فی النفقات التي اوجبوها علی الناس كفايةً علی العاجز»؛ فقهای ما می‌گویند اگر کسی عاجز از مخارج زندگی‌اش است نفقه‌اش کفایتاً بر عهده بقیه مؤمنین می‌باشد؛ یعنی بقیه مسلمین به نحو واجب کفایی برایشان واجب است و باید نفقه و خرج او را بدهند، یک بیچاره‌ای مریض است و هیچ درآمدی هم ندارد و اگر غذا به او ندهی می‌میرد، نفقه‌اش را چه کسی باید بدهد؟! در اینجا احتمال اینکه بگوئیم با بیت المال است وجود دارد اما در باب نفقات مطرح شده که اگر کسی

عاجز است بقیه مسلمین باید نفقه‌اش را در زندگی بدهند (فرض کنید پدر و مادر و برادرانش هم عاجز هستند) صاحب جواهر می‌گوید این واجب کفایی است.

شاهد دوم

«مضافاً إلى النصوص الدالة على المواساة»؛ آن نصوصی که امر به مواسات بین المؤمنین دارد، «بل لعله من الامور التي استغنت بضرورتها عن الدليل المخصوص»، در پایان هم حرف اصلی خودش را می‌زند که مسئله وجوب حفظ نفس نیاز به دلیل خاص ندارد و از واضحات است.^[9]

پس وقتی می‌گوئیم این دلیل لَبّی دارد، باید به قدر متیقنش تمسک بشود، شیخ و ابن ادریس می‌گویند: اجماع اینجا را نمی‌گیرد اما اگر گفتیم یک چیزی کالضروری است کسی نگوید پس «أین اللفظ حتى نأخذ للاطلاق»، این بالاتر از لفظ است. وقتی می‌گوئیم مسئله حفظ النفس آنقدر اهمیت دارد و مهم است، یعنی اگر یک جایی متوقف شد بر بذل المال، چون خیلی مهم است باید بذل المال کنی! مالت را باید بدهی.

یکی از مسائل مستحدثه مرتبط با این بحث آن است که اگر یک بیماری در کما است و اولیای این مریض هر روز باید زیر دستگاه نگهش دارند و الآن هم که شنیدند یک شبانه روز در آی سی یو ده میلیون تومان هست، آیا می‌شود این دستگاه را بردارند؟ روی فتوای ابن ادریس و شیخ اصلاً نیاز نیست این دستگاه را به او وصل کنند، چون خودش مخارجی دارد و چیز عادی نیست. مخارج سنگینی هم دارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . سورة إسرائ، آیه 70.

[2] . سورة اعراف، آیه 79.

[3] . نکته: در کتاب موسوعه احکام الاطفال که هشت جلد است و من هم از اول تا آخر برایش پاورقی‌های فقهی و علمی خوبی دارم، یک جا این بحث را آوردم و ادله‌اش را ذکر کردم. روی این مبنا اگر گفتیم فقه ما این را می‌گوید کما اینکه البته این مسئله خیلی در کلمات فقها مطرح نشده ولی تقریباً مثل ارسال مسلمات می‌ماند.

[4] . نکته: وقتی موسوعه‌ای را می‌نویسند و مطلبی می‌آورند لااقل مطلبی باشد که مطابق نظر بسیاری از فقها باشد، یک مقدمه‌ای را ذکر کردند که در هیچ کتاب فقهی نیامده! نویسنده‌ای که گفته‌اند این مدخل را بنویس، نظر خودش را در آنجا نوشته است.

[5] . شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج، ص: 182.

[6] . «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى فِي كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اضْطُرَّ إِلَى الْمَيْتَةِ وَالدِّمِّ وَلَحْمِ الْخَنَازِيرِ - فَلَمْ يَأْكُلْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ كَافِرٌ.» الفقيه 3- 345- 4214؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 216، ح 30376- 3.

[7] . «و هل يجب تناول للحفظ؟ قيل: نعم بل قد يظهر من بعض الإجماع عليه و هو الحق لوجوب دفع الضرر و حفظ النفس و للمرسل السابق المنجبر بالعمل، خلافاً لأحد وجهي الشافعي من جوازه له، لكونه ضرباً من الورع، فيكون الصبر عليه كالصبر على القتل لمن يراد منه إظهار كلمة الكفر. و فيه ما لا يخفى من وضوح الفرق بين الأمرين بعد تسليم الحكم في المقيس عليه، بل الظاهر أن نحو التلف غيره من المضار على النفس المبيحة للتناول، فعلم أنه متى جاز تناول لذلك وجب حفظاً للنفس، فليس هنا جواز بمعنى الإباحة و تساوي الطرفين، نعم قد يأتي ذلك في غير النفس.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج، ص: 432.

[8] . «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِ مُسْلِمٍ وَ لَوْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوباً بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.» عوالي اللئالي العزيزية؛ ج، ص: 333، ح 48.

[9] . «و لو اضطر إلى طعام الغير و ليس له الثمن و جب على صاحبه الحاضر غير المضطر إليه بذله، لأن في الامتناع إعانة على قتل المسلم و قد قال (عليه السلام): «من أعان على قتل مسلم و لو بشطر كلمة جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه آيس من رحمة الله» و لأنه يجب عليه حفظ النفس المحترمة و لو لغيره. خلافاً لمحكي الخلاف و السرائر فلم يوجباه، للأصل بعد منع كونه إعانة، و عدم دليل يدل على وجوب حفظ نفس الغير مطلقاً، حتى لو توقف على بذل المال، إذ ليس إلا الإجماع، و هو في الفرض ممنوع، بل لعل السيرة في الأعصار و الأمصار على خلافه في المقتولين ظلماً مع إمكان دفعه بالمال، و في المرضى إذا توقف علاجهم. المقتضي حياتهم باخبار أهل الخبرة. على بذل المال. إلا أنه لا يخفى عليك ما في ذلك كله، ضرورة المفروغية من وجوب حفظ نفس المؤمن المحترمة، و ربما يشهد لذلك ما تقدم في النفقات التي أوجبوها على الناس كفاية على العاجز، مضافاً إلى النصوص الدالة على المواساة و غيرها، بل لعله من الأمور التي استغنت بضرورتها عن الدليل المخصوص.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج، ص: 432 – 433.